



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

۱- بشو این نی چون شکایت می کند از جدایی ها حکایت می کند

قلمرو زبانی:

چون: آن گاه که ، زمانی که / جدایی : جدایی انسان از عالم معنا / حکایت ، شکایت : مفعول

قلمرو ادبی :

استعاره : « نی » استعاره از مولانا یا انسان آگاه و آشنا با عالم معنا. / جناس: حکایت ، شکایت

قلمرو فکری :

به صدای نی آن گاه که حکایت می کند گوش بده . نی از جدایی های ما از عالم حقیقت حکایت می کند.

۲- کز نیستان تا سرا سیرده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی:

نیستان : عالم معنا / تا : از لحظه ای که / نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند / بپریده اند ، نالیده اند : ماضی نقلی

قلمرو ادبی :

استعاره : نیستان. / مجاز : « مرد و زن » مجاز از همه هستی یا همه انسان ها.

قلمرو فکری :

نی می گوید: از آن روزی که مرا از عالم معنا جدا کرده اند ، همه مردم از فریاد و زاری من نالان و گریان هستند.

۳- سینه خواهم شرح شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی:

سینه : انسان سینه سوخته و درد عشق کشیده و جدایی دیده / شرحه شرحه : پاره پاره « شرحه : گوشتی که از درازا بریده باشند»

شرح : باز کردن ، توضیح دادن / فراق : دوری / اشتیاق : میل قلب به دیدار محبوب؛ در این مصراع ، کشش روح انسان خداجو در راه

شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

قلمرو ادبی :

مجاز: « سینه » مجاز از انسان آگاه و عاشق ، سینه سوخته /

قلمرو فکری :

برای بیان درد اشتیاق ، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی:

کاو : که او / وصل : رسیدن / روزگار : دوتلفظی (روزگار ، روزگار)

قلمرو ادبی :

تضاد: دور ، وصل / جناس: اصل ، وصل / تلمیح: کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ

قلمرو فکری :

هر کسی از اصل خود (بازگشت به سوی خدا) دور و جدا مانده باشد سرانجام به اصل و مبدأ خود باز می گردد.

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم / بخت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی:

نالان: بن مضارع «نال» + علامت صفت فاعلی «ان» / جفت: همدم / بد حالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، گُند است / خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر و سلوک به سوی حق شادمان هستند

قلمرو ادبی:

مجاز: «خوش حالان و بد حالان» مجاز از همه مردم

قلمرو فکری:

من با همه مردم خواه آنان که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند و خواه آنان که نا موفق بوده اند، ناله خود را سر داده ام و راز دل خویش را در این ناله ها باز گفته ام.

۶- هر کسی از ظن خود شیدار من / از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی:

ظن: گمان، پندار / اسرار: رازها

قلمرو ادبی:

جناس: من، ظن / تمثیل.

قلمرو فکری:

هر کسی در حد فهم خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

۷- سر من از ناله من دور نیست / یک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی:

ناله: بن مضارع + ه /

قلمرو ادبی:

جناس: دور، نور / مجاز: «چشم و گوش» مجاز از کل حواس / استعاره: نور استعاره از معرفت و بصیرت /

قلمرو فکری:

اسرار من در ناله های نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را در یابد.

۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / یک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی:

مستور: پوشیده، پنهان / دید: دیدن «مصدر مرخم» / دستور: اجازه / را: حرف اضافه به معنی «برای» /

قلمرو ادبی:

تکرار: جان / عکس: تن ز جان و جان ز تن /

قلمرو فکری:

گر چه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی:

بانگ: فریاد / نای: نی / نیست باد: جریان هوا نیست / نیست باد: نابود باد « بشود » (فعل دعایی) /

قلمرو ادبی:

تشبیه: این بانگ نی آتش است / استعاره: « نی » استعاره از « عشق » است / استعاره: « آتش » در مصراع دوم استعاره از « عشق » / جناس همسان (تام) : نیست باد ، نیست باد

قلمرو فکری:

ناله نی فقط دمیدن نفس و باد در آن نیست بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.

۱۰- آتش عشق است کاندزنی فتاد / جوشش عشق است کاندزنی فتاد

قلمرو زبانی:

کاندر: که اندر « در » / فتاد: افتاد

قلمرو ادبی:

تشبیه: آتش عشق « عشق مانند آتش است » / استعاره: « جوشش عشق » عشق مانند آبی است که می جوشد / جناس: می، نی / حسن تعلیل: دلیل جوشیدن می را جوشش عشق بیان می کند.

قلمرو فکری:

عامل ناله نی و به جوش آمدن و صاف شدن می، وجود عشق است.

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما دید

قلمرو زبانی:

حریف: همدم، هم صحبت / هر که: هر انسان عاشق / یار: معشوق / برید: جدا شد / پرده: « در مصراع اول » نغمه، نوا. و در مصراع دوم « حجاب و ستر » / پرده دریدن: راز را آشکار کردن. / ما: عاشقان

قلمرو ادبی:

تشخیص: نی همدم کسی باشد / کنایه: « پرده دریدن » کنایه از رسوا کردن. / جناس همسان « تام »: پرده، پرده / جناس: برید و درید

قلمرو فکری:

نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نوا های آن سبب فاش شدن راز های عاشقان می گردد

۱۲- همسجونی زهری و تریاتی که دید؟ / همسجونی دمساز و مشتاتی که دید؟

قلمرو زبانی:

تریاق: پادزهر، ضد زهر / دمساز: مونس، همراه، درد آشنا

قلمرو ادبی:

پارادوکس « تناقض »: اینکه نی هم زهر باشد و هم پادزهر / تضاد: زهر و تریاق / تشبیه: همچون نی

قلمرو فکری:

نی هم زهر است و هم پاد زهر. در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد)

۱۳- فی حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو زبانی:

حدیث: سخن / راه پر خون: راه عشق /

قلمرو ادبی:

تشخیص: فی سخن بگوید / استعاره: «راه پر خون» استعاره از عشق «عشق مانند راهی پراز خون است» / تلمیح: داستان لیلی و مجنون

قلمرو فکری:

فی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان می آورد

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مرزبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی:

محرم: راز دار، معتمد، همدم / هوش: عشق / بی هوش: عاشق / مر: از حروف تأکید است که در متن های قدیمی همراه «را» می آید. / را: فک اضافه «مشتری زبان» (هر گاه «را» میان مضاف و مضاف الیه بیاید؛ فک اضافه است)

قلمرو ادبی:

پارادوکس «تناقض»: بی هوش محرم هوش باشد / مجاز: «زبان» مجاز از سخن
تشخیص: گوش مشتری زبان باشد / اسلوب معادله: مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است.

قلمرو فکری:

حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است، همان گونه که «گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است

۱۵- در غم ما روزها بی گاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی:

بی گاه شدن: روزهای زندگی سپری شد، بی وقت، به پایان رسیدن (هنگام غروب) /

قلمرو ادبی:

جناس: روز، سوز / کنایه: «روزها بی گاه شد» کنایه از «سپری شدن روزهای زندگی»

قلمرو فکری:

روزها و ایام عمر من با سوز و گداز در غم محبوب به شب رسید و به سر آمد

۱۶- روزها گرفت، کو رو، پاک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی:

بیت هفت جمله دارد روزها گرفت، کو، رو، پاک نیست، تو بمان؛ ای آنکه، جز تو پاک نیست / تو: معشوق، خدا /

قلمرو ادبی:

تشخیص: به روزها بگو / جناس: پاک، پاک / تضاد: رو، بمان

قلمرو فکری:

اگر روزهای عمرم سپری شد اهمیتی ندارد، تنها تو با من بمان چرا که تو (معشوق، خدا) برای من مهم هستی نه چیزی دیگر

۱۷- هر که بزماهی، ز آتش سیر شد / هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی:

بی روزی: بی نوا، درویش / سیر شدن: بی میل شدن / روزش دیر شد: خسته شد

قلمرو ادبی:

استعاره: «ماهی» استعاره از عاشق / آب: استعاره از عشق و معرفت الهی / جناس: سیر، دیر

کنایه: «روزش دیر شد» کنایه از «خسته شدن»

قلمرو فکری:

تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، ملول و خسته می شود. (روزگارش تباه و بیهوده می شود)

۱۸- «نیاید حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی:

پخته: انسان عاشق و واصل (نقش مضاف الیه) / خام: انسان بی تجربه در راه عشق (مضاف الیه)

قلمرو ادبی:

تضاد: پخته، خام

قلمرو فکری:

آن که راه عشق نسپرده است، از حال عارف واصل بی خبر است. بنابراین بیش از این سخن را ادامه نمی دهد و آن را تمام می کنم. مثنوی معنوی، مولوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید:

الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سوز / اسعد گرگانی / وزیر

ب) گر ایدون که دستور باشد کنون / بگویم سخن پیشت ای رهنمون / فردوسی / فرمان، اجازه

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سر زیر شد / روزگارش برد و روزش دیر شد / دیر شدن: گذشتن زمان، فوت شدن

بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد / خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

بیگاه شدن: روز به آخر شدن، وقت شام شدن، به پایان رسیدن روز، شب شدن

۳- نقش دستوری گروه های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید:

هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

مفعول / مسند

قلمرو ادبی:

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه «جناس تام (همسان)» بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مصراع اول: «نیست باد» یعنی «جریان هوایست» مصراع دوم: «نیست باد» یعنی «نابود شود»

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

«پرده» اول یعنی نوا و آهنگ «پرده» دوم یعنی «ستر، حجاب»

۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد صائب تبریزی

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر،

بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند.

توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را	زیب النسا
شانه می آید به کار زلف در آشفستگی	آشنایان را در ایام پریشانی بپرس	سلیم تهرانی
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را	سیل، یکسان می کند پست و بلند راه را	غنی کشمیری

در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید. **بیت ۱۴، چون مصراع دوم یک مثال صینی است برای**

مصراع اول که یک موضوع ذهنی را بیان می کند.

قلمرو فکری:

۱- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟ **نی: مولوی، انسان آگاه و عارف نیتان: جوار خداوندی**

۲- کدام بیت، بی این سخن مشهور: «کلّ شیءٍ یَرْجِعُ الی اصله» (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز میگردد) اشاره دارد؟ **بیت چهارم**

۳- حافظ، در هریک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

بی مکان کسی در طریق عشق به مبداء هستی واقف اسرار نکشت؛ حرر حروبی برانداخته اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد. / بیت ششم.

ب) زمانه گر بزند آتش به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

اگر روزگار خرمن زندگانی مرا به آتش کشد، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دوروزه از پرکاهی کن ارزش تر است. / بیت شانزدهم.

۴- هر یک از مفاهیم جدول زیر، از کدام بیت درس دریافت می شود؟

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	۱۳
اشتیاق پایان ناپذیر عاشق	۱۷
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	۱۲

سؤالات نهایی

۱. در بیت: «کز نیستان تا مرا ببریده اند / از نفیرم مرد و زن نالیده اند.» مقصود از «نیستان» چیست؟
۲. با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید:
«هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر بی روزی است، روزش دیر شد»
در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسلام»
- الف. منظور از «ماهی» چیست؟
ب. مصراع اول بیت دوم به چه معنا است؟
۳. با توجه به بیت «هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر بی روزی است، روزش دیر شد.» «بی روزی» و «دیر شدن روز» به ترتیب به چه معناست؟
۴. با توجه به ابیات زیر:
«آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد»
نی حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما درید»
الف) معنای «نیست باد» در مصراع اول و دوم را بنویسید. (ب) واژه ی «حریف» در بیت دوم به چه معنی به کار رفته است؟
۵. با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید:
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم.
- الف. منظور مولانا از «اصل خویش» چیست؟
ب. در بیت دوم منظور از «خوش حالان» چیست؟
۶. تفاوت معنایی «پرده» را در بیت «نی حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما درید» بیان کنید
- ۷- هر کسی از ظنّ خود شد یار من
- ۸- در غم ما روزها بیگاه شد / روزها با سوزها همراه شد.
- ۹- در نیابد حال پختخ هیچ خام.
- ۱۰- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
- ۱۱- محرم این هوش جز بی هوش نیست

جواب ها:

۱. عالم معنا. ۲. الف. عاشق واقعی. ب. آن که راه عشق نسپرده، از حال عارف واصل بی خبر است. ۳. بی بهره از عشق. ملول و خسته شدن. ۴. الف. در مصراع اول: تنها نفس و دمیدن نیست. در مصراع دوم: نیست و نابود شود. ب. همدم. ۵. الف. بازگشت به سوی حق. ب. خوش حالان رهروان راه حق اند که از سیر به سوی حق شادمان اند. ۶. نغمه های نی. ۷- هرکسی در حد فهم خود یار من شد. ۸- عاشق عمرش را با درد و غم عشق سپری می کند و روزها را با سوز دل به دل به پایان می برد. ۱۰- تن از جان آگاهی دارد و جان تن را درک می کند و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست ۱۱- حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند تنها عاشق (بی هوش) محرم است.

پادشاهی به دوشی گفت: «که مرا آن محطه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب باشد، یاد کن»
گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جلال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟! اما چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی آنکه آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق آن را بر آورد.»
فیه مافیه ، مولوی

مرا آن لحظه یاد کن : « را » حرف اضافه است . به معنی « از » / تجلی : آشکار شدن ، جلوه کردن . نمودار شدن / قرب : نزدیکی ، متضاد « بعد » / حضرت : پیشگاه الهی / تاب : درخشش ، نور / بر من زند : بتابد / مرا از خود یاد نیاید : از خود یاد نمی آید . « م » مضاف الیه است . / مستغرق : آنکه سخت سرگرم امری و مسءله ای است . در اصطلاح عرفانی ، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هر چه نگردد او را ببیند و در حقیقت مبه مقام فنا دست یابد . / دامن کسی را گرفتن : متوسل شدن /

قلمرو ادبی:

آفتاب جمال : تشبیه « زیبایی همانند آفتابی است که می درخشد » /